



مؤسسه فرهنگی
باهدادامید صبا



چکیده مقالات و جستارهای

دومین سمپوزیوم کشوری آثار دانشجویی علوم اجتماعی

اردیبهشت ۱۳۹۸ / دانشگاه تهران

دانشگاه و منطق بازار

دانشگاه را رها کنید!

محمدحسین انصاری^۱

چکیده

این نوشتار (essay) به بررسی تجربه‌ای در خصوص کالا شدن آموزش عالی می‌پردازد. پیش از تحصیل در رشته و دانشگاه کنونی، نگارنده دانشجوی رشته فناوری اطلاعات در دانشگاه آزاد اسلامی بوده و بعد از آن با حضور در اکوسیستم کارآفرینی و راه‌اندازی استارت‌آپ در حوزه آی‌تی، اشتغال خود را در این حوزه یافته است.

اما بعدها به دلیل شکست استارت‌آپ خود از یک سو و از سوی دیگر پیگیری دغدغه‌های شخصی وارد حوزه علوم اجتماعی می‌شود و شانس تجربه کردن زیست دانشجویی در رشته برنامه‌ریزی اجتماعی را در دانشگاه علامه طباطبائی به صورت شبانه می‌یابد. وجود تجربه‌های مختلف دانشجویی و حضور همزمان در بازار کار در کنار حوزه مطالعاتی سیاست‌گذاری آموزش عالی، منجر به نوشتاری در این خصوص گردید که فراتر از بُعد تجربه‌نگاری، به نهاد دانشگاه می‌پردازد و سعی در بررسی عواقب و جوانب این مهم دارد.

مقدمه: یک تجربه شخصی

سال دوم علوم کامپیوتر هنوز شروع نشده بود که بنا به دغدغه‌هایم کنکور انسانی

۱. دانشجوی کارشناسی برنامه‌ریزی اجتماعی و تعاون دانشگاه علامه طباطبائی ansari_m@atu.ac.ir

دادم و رشته برنامه‌ریزی اجتماعی پذیرفته شدم، همان چیزی بود که می‌خواستم اما یک مشکل بزرگ وجود داشت؛ این که نتوانسته بودم در ظرفیت روزانه رشته مذکور رتبه بیاورم و اگر می‌خواستم این تغییر رشته را انجام دهم باید به صورت شبانه به تحصیل می‌پرداختم. با توجه به مخالفت خانواده نسبت به تغییر رشته و استقلال مالی‌ام از ایشان، تردید زیادی در استطاعت پرداخت شهریه دانشگاه، خوابگاه و هزینه زندگی در تهران داشتم که مرا تا نزدیکی انصراف از این تصمیم پیش برد، اما به هر حال، با فروختن مقداری وسایل توانستم هزینه‌های اولیه را پوشش دهم و در دانشگاه ثبت‌نام کنم.

سال دوم رشته برنامه‌ریزی اجتماعی‌ام، پرداخت هزینه‌های دانشگاه برایم تجربه دیگری داشت. دو هفته به شروع ترم مهرماه مانده بود که از طرف دانشکده تماس گرفتند؛ برای همکاری در کتابخانه دانشکده دعوت به همکاری شده بودم. با توافقی که با مسئولین کتابخانه کردم بنا شد چند ساعتی بعد از کلاس‌هایم در کتابخانه بمانم و چراغ میز امانت را تا ساعت هفت عصر روشن نگه دارم و علاوه بر آن منابع لاتین را بر حسب فهرست کنگره مرتب کنم. حقوقی که برای این موضوع در نظر گرفته بودند تحت عنوان «کار دانشجویی تخصصی» ماهی ۵۵۰ هزار تومان بود، زیاد نبود اما نسبت به حجم کاری معقول به نظر می‌رسید.

یک ماهی گذشت، اواخر مهرماه بود که یکی از اساتیدم مرا به اتاقش دعوت کرد و «پروژه»‌ای را برایم شرح داد که توسط دانشگاه به وی محول شده است و از من خواست اگر تمایل دارم در این پروژه مشارکت کنم و امور ساده‌ای مربوط به هماهنگی میان پژوهش‌گران، پاسخ‌دهی به ایمیل‌ها و مکاتبات و سرو شکل دادن به گزارش‌های پروژه را بر عهده بگیرم. اضافه کرد که برای این موضوع ماهانه ۵۰۰ هزار تومان نیز در نظر گرفته است، نسبت به نوع وظیفه‌ام و زمانی که از من می‌گرفت، پرداخت معقولی بود. نتیجه؟ من ماهی نزدیک یک میلیون تومان از دانشگاه عایدی داشتم، برای یک کار نیمچه پژوهشی و کتابداری در دانشگاه، من بورسیه دانشگاه شده بودم! حتی علاوه بر آن که دانشگاه هزینه‌های خوابگاه و شهریه دانشجویی‌ام را بدین شکل به من باز می‌گرداند چیزی نیز در انتهای ترم دستم را می‌گرفت. من به علت اشتغال در بازار کار

به درآمد کار کتابخانه نیازی نداشتم، استعفا دادم تا فرصت برای دانشجویان دیگر مهیا شود؛ اما هم چنان در پروژه استادام در کنار یازده دانشجوی دیگر مشغول به کار هستم.

اعتراض: چرا هزینه تحصیل دیگران را من باید بدهم؟

کارفرما، چیزی در حدود ۱۵۰ هزار تومان ماهانه از حقوق من مالیات کسر می‌کند، این علاوه بر آن ۹ درصد مالیات بر ارزش افزوده‌ای است که برای کالا و خدماتی که استفاده می‌کنم می‌پردازم. وقتی به این موضوع فکر می‌کنم که این مالیات‌ها، خرج دانشجویان در دانشگاه‌ها می‌شود، قلبم به درد می‌آید. چرا من باید هزینه تحصیل یک دانشجوی دانشگاه شریف را پرداخت کنم؟ با در نظر گرفتن این نکته که اکثر فارغ‌التحصیلان این دانشگاه، خدمت و ارزش‌آفرینی خود را در جایی به غیر از این مرز و بوم به انجام می‌رسانند. اما ما چرا به پرداخت شهریه دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف ختم نمی‌شود.

چرا من باید هزینه تحصیل یک دانشجویی که بدون هیچ رغبتی، بدون هیچ تلاشی، بدون هیچ آینده‌ای یک صندلی در دانشگاه اشغال کرده است را بدهم؟ با این تفسیر که حتی هیچ علاقه‌ای به رشته تحصیلی خود ندارد و جبر پروسه نابسامان سازمان سنجش او را در این رشته محصور کرده است. در رشته برنامه‌ریزی اجتماعی و تعاون دانشگاه علامه طباطبائی، خیلی سخت است که یک نفر را بیابید که رشته مذکور در اولویت انتخاب رشته او باشد، هزاران دلیل وجود دارد که چرا دانشجویان علی‌رغم استعدادها و علایق شان، باز هم مبادرت می‌کنند به تحصیل در رشته‌هایی علاقه و استعدادی در آن ندارد، اما به گمان من یک دلیل مهم آن، ارزان بودن بی‌منطق کالای «آموزش عالی» است. چرا خود او نباید شهریه تحصیلی خود را پرداخت کند؟ که اگر بنا بود بکند یا وارد این رشته و دانشگاه نمی‌شد یا تلاش و ممارست بیشتری برای امر تحصیلی و پژوهشی خود می‌کرد و این چنین جای یک انسان با استعداد که دغدغه و پتانسیل در آن رشته دارد را، نمی‌گرفت.

حتی در رشته‌های پرمقاصی در دانشگاه‌های برتر کشور نیز، باز برایم عیان نیست که چرا باید هزینه‌ی تحصیل کسی که با علاقه و استعداد در رشته‌ای تحصیل می‌کند

و با آن دانش و مهارت وارد بازار کار می‌شود و کسب درآمد می‌کند را من باید بپردازم؟ مگر بخشی از درآمد آن به حساب من وارد می‌شود؟ توجیه رایج آن، خدمتی است که آن فرد سرمایه‌گذاری شده در جامعه به انجام می‌رساند، خب مگر آن را رایگان انجام می‌دهد؟ چرا برای درس خواندن و مهارت کسب کردن یک نفر باید به او پول پرداخت کنیم، اما این همه آدم که کلاس‌های خصوصی می‌روند، مهارت یاد می‌گیرند و وارد بازار کار می‌شوند، چرا آنان محق دریافت چنین پولی نیستند؟ چرا برای کلاس زبان من کسی یارانه‌ای نمی‌دهد؟

قضیه کجا بغرنج می‌شود؟ آنجا که پول تحصیل این دانشجویان را نه فقط از جیب من که از جیب میلیون‌ها کارگر که با زحمت زیاد و ساعت کاری‌های بلند مدت کسب درآمد می‌کنند برداشته می‌شود، کارگری که مجبور است هر کالایی را نه درصد گران‌تر بخرد تا خانواده‌های دیگر با سطح درآمد بالاتر بتوانند فرزندشان را ارزان قیمت به دانشگاه بفرستند. با در نظر گرفتن این موضوع که حتی در همین دانشگاه‌های ارزان قیمت و رایگان دولتی نیز، فرزندان این کارگر شانس آنچنانی برای تصاحب صندلی ندارند؛ این رنج‌آور و ناعادلانه است. رتبه‌های برتر کنکور در نتیجه دانشگاه‌ها و رشته‌های سرآمد، منحصر به کسانی است که استطاعت پرداخت شهریه‌ی مدارس غیرانتفاعی، کلاس‌های کنکور و کتاب‌های گران قیمت را دارند؛ نه فرزند کارگری که در تهیه‌ی لوازم التحریر خود مانده است.^۱ سوبسید آموزشی را به نام و توجیه مستضعفین می‌دهند اما کام دانشگاه دولتی و سرآمد را مرفهین می‌برند.

آنقدر کالای آموزش عالی در ایران ارزان است، حتی در دانشگاه‌های آزاد و غیر انتفاعی، که آمار دانشجویان ما سر به فلک کشیده است: ۲۵۶۹ مرکز آموزش عالی و نزدیک به چهار میلیون دانشجو و نزدیک به ۱۰ میلیون فارغ‌التحصیل دانشگاهی. این در حالی است که تعداد دانشگاه‌ها در اغلب کشورهای پیشرفته جهان زیر ۵۰۰ دانشگاه است به طوری که انگلیس ۲۹۱، کانادا ۳۲۹، ایتالیا ۲۳۶ و هلند ۴۲۳ دانشگاه دارند و برخی کشورهای اروپایی نظیر نروژ، سوئد، دانمارک، فنلاند و... زیر

۱. رتبه‌های برتر از مدارس لوکس می‌آیند. | فرارو | ۲۴ مرداد ۹۶

۱۰۰ دانشگاه تأسیس کرده‌اند. این ارقام در واقع به ما می‌گویند که ۱۹ درصد جمعیت ایران، داعیه کار آکادمیک و پژوهشی دارند!^۱ با هیچ منطق توسعه‌ای یا رفاهی، این ارقام جور در نمی‌آیند.

بی‌اثرسازی آموزش عالی

عدم پرداخت هزینه‌ی آموزش عالی در ایران، آنقدر ارزش و کارآمدی این کالا را پائین آورده است که فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، شانس کمتری در بازار کار دارند!^۲ در واقع شما وقتی وارد دانشگاه شوید، به نسبت یک کسی که مستقیم وارد بازار کار شده است، شانس کمتری برای تصاحب موقعیت شغلی دارید. تحصیلات عالی‌ه در ایران، حکایت جان‌سوز مصرف انرژی را در کشورمان دارد. آنقدر برق، گاز و بنزین یارانه‌ای در اختیار مردم گذاشتیم که هیچ تلاشی برای صرفه‌جویی یا استفاده به‌اندازه از آن نمی‌کنیم، سرانه مصرف انرژی یک ایرانی ۴ برابر ثرم جهانی است.^۳ یک کالای بسیار عالی را با هزینه تمام شده بسیار گزاف با قیمتی بسیار نازل در جامعه توزیع می‌کنیم که این طبیعت بازار کار، تخصص، مسیر شغلی، کار پژوهشی و تحصیلات را در کشور برهم زده است. کسی که استعداد و ذوق نانوایی دارد، وارد دانشگاه می‌شود، کسی که باید بتای ساختمان شود وارد دانشگاه می‌شود، کسی که آرایشگر باید شود در صف کنکور عمرش را می‌سوزاند، کسی که باید تعمیرات موبایلی راه بیاندازد وارد دانشگاه می‌شود، چرا؟ چون پولی بابت آن نمی‌دهد. وقتی آموزش عالی را یک کالای بسیار گران‌بهاست، عمومی کردیم همگان این انتظار را دارند که از آن منتفع شوند، چه کسی که بدان نیاز دارد چه کسی بدان نیاز ندارد.

دود این موضوع بر چشم چه کسی می‌رود؟ اول در چشم دانشجویی که استعداد، مهارت و توانایی کار پژوهشی و برخورداری از آموزش عالی را دارد، اما به علت شلوغی بیش از حد صف ورود به دانشگاه‌ها، انگیزه و انرژی اش را از دست می‌دهد و حتی بعد

۱. دانشگاه‌های ایران به روایت آمار و ارقام | ایسنا | ۹ خرداد ۹۷

۲. شانس پایین اشتغال فارغ‌التحصیلان نسبت به عموم جامعه | ایسنا | ۲ فروردین ۹۷

۳. ایران ۴ برابر دنیا انرژی مصرف می‌کند | فارس نیوز | ۱۱ تیر ۹۷

از آن که وارد دانشگاه شد، با ازدحامی از دانشجویان فشل و بی‌انگیزه‌ای که رغبتی به تحصیل ندارند هم‌کلاس می‌شود و از کیفیت آموزشی برخوردار می‌گردد که فدای کمیت شده است.

بعد چه می‌شود؟ سیل کسانی که بدون انگیزه، دانش و مهارت، بدون یادگرفتن بستن یک پیچ در دانشگاه و صرفاً به لطف امر بوروکراتیک، با مدرک خود وارد بازار کار می‌گردند، آن‌گاه چه؟ شماری بر شمار بی‌کاران فارغ‌التحصیل می‌افزایند. زیرا نه رشته‌های آموزشی ما، نه محتوای رشته‌ها و نه حتی سرانه‌های پذیرش دانشجوی ما در کشور مبتنی بر واقعیت‌های بازار است و نه کسانی که در دانشگاه‌ها تربیت می‌کنیم استحقاق رفع نیاز بازار را دارند و نه خود دانشجویان روحیه کارآفرینی و راه‌اندازی کسب و کار را در خود پرورانده‌اند. اما چرا دانشگاه اینقدر بی‌خاصیت شده است؟

در یک کلام، دولت نمی‌تواند از پس برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و ارائه آموزش عالی در ایران بر بیاید. دولت نیاز بازار را نمی‌شناسند، نمی‌داند که باید روی چه موضوعی متمرکز شود و سرمایه‌گذاری کند، به‌روز رسانی دولت با آنچه که در واقعیت تخصص‌ها و بازار رخ می‌دهد امر محالی است، بوروکراتیک اداری - دولتی انرژی‌ها را در دانشگاه می‌سوزاند و جدای از همه‌ی این‌ها، دولت (State) در ایران بیش از آن‌که در پی تولید متخصص باشد، در پی گسترش ارزش‌ها و سلیق خود در نسل جوان است، و اساساً دغدغه «نهاد دانشگاه» را ندارد. قصه‌ی بی‌مهری دولت به رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی در تمام این سال‌ها نیز، موید این مسئله است.

امروز، دانشگاه از عرصه آموزش بسیاری از صنایع خارج شده است، وظیفه‌ای که دانشگاه مبنی بر تربیت نیروی انسانی دارد، در بسیاری از حرفه‌ها و تخصص‌ها در دانشگاه اتفاق نمی‌افتد و دانشجو باید جوای کلاس‌ها و منابع آموزشی متعددی در بخش خصوصی باشد تا بتواند به مهارت و کیفیت لازم برای ورود به بازار کار برسد، رشته‌های نزدیک به تکنولوژی‌ای مثل مهندسی نرم‌افزار، سخت‌افزار، علوم رایانه بیشتر از این موضوع رنج می‌برند.

در آرزوی نهادی به نام دانشگاه

دانشگاه باید در مدار توسعه حرکت کند، چه توسعه اقتصادی، چه توسعه فرهنگی، سیاسی یا اجتماعی، یگانه وظیفه دانشگاه در این میان، تربیت نیروی انسانی است. بحث من عمدتاً درباره اقتصاد است، وقتی درباره توسعه اقتصادی صحبت می‌شود و اسم دانشگاه به میان می‌آید در واقع داریم از نیروی انسانی مولد در اقتصاد صحبت می‌کنیم، از کنش‌گرانی که رشد، پیشرفت و در نهایت توسعه اقتصاد را بر عهده دارند. از آن‌جا که در کشور ما، اکثراً توسعه (Development) به پیشرفت (Progress) و یا رشد (Growth) تقلیل می‌یابد، نقش دانشگاه همواره در مدار توسعه کم‌رنگ بوده است. توسعه یک امر درون‌زا و وابسته به نهاد دانشگاه است. نهاد دانشگاه با پژوهش و کشف مرزهای جدید، راه را برای اقتصاد می‌گشاید و از طرف دیگر با تربیت نیروی انسانی کارآمد، این توسعه را پیش خواهد برد. ما به بعد اقتصادی نهاد دانشگاه نیاز داریم و این موضوع از سه نظر حائز اهمیت است:

- انجام پژوهش‌ها و تحقیقاتی که امکان بازار و زندگی را توسعه دهند.
- تربیت متخصصانی که در بازار (دانش، صنعت، خدمات و کشاورزی) ارزش‌آفرینی کنند.
- ترویج و ترقی کارآفرینی مبتنی بر پژوهش و شرکت‌های دانش بنیان توسط academician‌ها.

و از سوی دیگر، ما به تکمله علوم اجتماعی (برنامه ریزی اجتماعی، اقتصاد، ارتباطات، سیاست‌گذاری عمومی و...) برای برنامه ریزی و کارکرد مطلوب این عناصر نیاز داریم. یک دانشگاه یا چند دانشگاه چنین توانایی ندارند، ما نیاز به شبکه علمی - دانشگاهی داریم که متصل به واقعیت موجود در جامعه باشد، جایی که در آن پژوهش‌گران، اساتید، مدیرهای علمی، دانشجویان در سیستم بهینه، دست به تولیدات علمی بزنند. این شبکه، به صورت ایزوله کارکرد ندارد، ملزم به اتصال به شبکه جهانی دانشگاه است. کنفرانس‌ها، آزمایشگاه‌ها، گروه‌های علمی، مراکز تخصصی دانش همه‌وهمه در زیر نهادی به نام دانشگاه است که معنا می‌یابند. نهاد به‌ماهو نهاد. وقتی صحبت از خصوصی‌سازی دانشگاه‌ها می‌شود، به سرعت آن را به

درآمدهایی از دانشگاه، فروش مقاله و پایان نامه نویسی تقلیل می‌دهند. اما وقتی از خصوصی‌سازی صحبت می‌شود، اعطای استقلال به دانشگاه مد نظر است. خروج از سیطره و دخالت دولت در بخش‌بخش دانشگاه و سپردن دانشگاه به کسانی که دغدغه، تجربه و انگیزه آن را دارند و اعتبار بخشی به دانشگاه در نتیجه کارکرد آن.

نتیجه صحبت‌های من، بنگاه سازی دانشگاه نیست. بلکه شکل‌دهی به اکوسیستمی است که در آن، تحقیقات و پژوهش‌ها، برای جامعه نفعه شوند. بتوان دانشجویان، اساتید و محاصل فعالیت‌های آن‌ها را به کار گرفت و از طریق شکل‌دهی به شرکت‌های دانش بنیان، آن‌ها وارد چرخه اقتصادی کرد. آنگاه است که دانشگاه، استاد و دانشجو در پی لاطاللات نمی‌رود، برای زنده ماندن مجبور است که به جامعه نگاه کند، مشکل جامعه را بفهمد، مشکل اقتصاد را بفهمد، مشکل دولت را بفهمد و از طریق ارائه راه حل برای حل این مشکل، ارزش آفرینی بکند، رضایت ایجاد کند و از این رضایت سود آفرینی بکند.^۱ یگانه ماموریت دانشگاه‌ها در وضعیت فعلی کشور ما، مبتنی بر ارائه راهکار باید باشد، راه‌کاری علمی، مبتنی بر پژوهش و تحقیقات.

اما این چشم‌انداز چطور محقق می‌شود؟ اولین قدم آن است که دانشگاه باید دستش در جیب خودش باشد، چشم‌امیدش را از جیب دولت و مالیات‌دهندگان قطع کند. مادامی که دانشگاه توانست آنقدر موثر ایفای نقش کند که هزینه‌هایش را در بیاورد، آنگاه است که می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های خود، نهادی و خصوصی عمل کند. پول اگر از سمت دولت بیاید، دولت متوقع می‌شود که تصدی‌گری دانشگاه را نیز بر عهده بگیرد، هر وقت که دولت دست به تصدی‌گری زد، توسعه از دانشگاه سلب می‌شود.

اما در ادامه این پروسه، وقتی نهاد دانشگاه در چرخه مولد اقتصادی حضور داشته باشد، افراد سهیم و مولد هم سود می‌برند، این‌ها رول مدل (Role Model) می‌شوند در جامعه، و افراد در جامعه می‌فهمند که با سرمایه‌گذاری در مسیر آموزش عالی می‌توانند صاحب درآمد و موقعیت اجتماعی شوند. از این رو، کنش‌گر علمی، با انجام فعالیت علمی و پژوهشی برای ارتقا خود در نهاد دانشگاه و کسب درآمد و موقعیت اجتماعی

1. Creating Wealth from Knowledge.

بهتر، نفع عمومی نهاد دانشگاه و بعد از آن جامعه را در پی خواهد داشت. در واقع منفعت شخصی در جهت منفعت عمومی همگرا می‌شود.^۱

در مدل نهادی و خصوصی دانشگاه، اساتید، هیئت علمی موظف به تبدیل دانش خود به ارزش هستند. استادی که ملزم به ایجاد ارزش باشد، خواه ناخواه نیازمند دانشجویان خبره است، دانشجویان خبره آموزش‌های خوب می‌خواهند، برنامه‌های درسی به مرور سنگین‌تر و مبتنی بر نیاز بازار تنظیم می‌گردند، با ادامه این روند، اساتید فشل و ناکارآمد تصفیه خواهند شد زیرا نتوانستند ارزشی که به درد جامعه و اقتصاد بخورد را ایجاد کنند و در آن سو، به علت فشار و سختی فرایند آموزشی - که برای کشف و پرورش دانشجویان با انگیزه و توانمند ضروری است - دانشجویان بی‌انگیزه و ناتوان را تصفیه خواهد شد. برای درک مفهوم تصفیه دانشجویان این آمار را در نظر بگیرید: در ایالات متحده، با در نظر گرفتن این موضوع که تنها ۶۶ درصد دانش‌آموزان وارد پروسه کالج و دانشگاه می‌شوند^۲، با این حال، ۷۱ درصد دانشجویان موفق به فارغ‌التحصیلی می‌شوند.^۳ فرایندهای تحصیلی که سخت شود، دیگر ثروت و تمکن مالی نمی‌تواند عامل توفیق باشد، بل که انگیزه، استحقاق و پشت کار این مهم را ایجاد می‌کند. رقابتی عادلانه تر با نتایجی درخشان‌تر.

برای شروع چه کنیم؟

حتی اگر همین روند نابسامان، ناهمگون و تبعیض ساز کنکور و انتخاب رشته فعلی را داشته باشیم باز هم ایده دانشگاه مستقل نباید امر محیرالعقولی باشد. شاید برای نیل به این موضوع، ابتدا باید چنین موضوعی را به صورت پایلوت در بعضی از رشته‌ها آزمون کرد اما بیش‌تر از آن که ما مشکل تکنیکال برای استقلال دانشگاه‌ها داشته

۱. این بخش از متن، از مناظره جلسه سوم درس‌گفتگوی «دانشگاه و بازار» با حضور دکتر فکوهی و دکتر ناییبی در مدرسه آزاد فکری دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد، الهام گرفته شده است.

2. Last October, just 65.9 percent of people who had graduated from high school the previous spring had enrolled in college. Fewer U.S. Graduates Opt for College After High School, By Floyd Norris, The New York Times

3. The average retention rate for freshmen at American universities is 71.2%. A number of factors can entice students to drop out of college. In fact, students with a 2.2-3.0 GPA are the most likely to drop out of college. College Factual

باشیم، مشکل معرفتی داریم. هنوز به درک آن نرسیده‌ایم که وابستگی مالی به منابع دولتی، از دانشگاه نهاد زدایی می‌کند.

بیا باید برای فرض هم که شده، تصور کنیم سوبسید دولت از یک دانشگاه دولتی حذف شده است، برای مثال دانشگاه صنعتی شریف. دانشجویان متقاضی برای تحصیل در این رشته می‌بایست هزینه تحصیل خود را که شامل هزینه‌های آموزشی، لجستیک و خدمات است پرداخت کنند، ببینیم چه اتفاقی می‌افتد. بودجه دانشگاه شریف در سال ۹۷، ۱۷۰ میلیارد تومان بود، تعداد دانشجویان این دانشگاه در همهٔ مقاطع بالغ بر ۱۲ هزار دانشجو می‌شود.^۱ سرانه هر دانشجو از بودجه سالانه دانشگاه تقریباً ۱۴ میلیون تومان است و اگر بنا شود هر دانشجو در طول تحصیل خود این هزینه را برگرداند دانشگاه می‌تواند بدون نیاز به ارتزاق از بودجه عمومی، فعالیت‌های خود را پیش گیرد، پیش‌رو گیری هر سیاستی، نیازمند بررسی ذی‌مدخلان است. باید دید که آیا دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف استطاعت پرداخت چنین هزینه‌ای را دارند یا خیر. البته که باید ساز و کارهای دقیق‌تری لحاظ شود، برای مثال دانشجوی دکتری به جای آن که هزینه پرداخت کند، باید حقوقی نیز دریافت کند و با پرداختی یک دانشجوی ارشد و کارشناسی باید تفاوت داشته باشد. ملاحظات بسیاری وجود دارد، برای مثال دانشگاه شریف به واسطه پروژه‌های اساتید خود و یا سایر فعالیت‌های مبتنی بر شرکت‌های دانش بنیان، جریان‌های درآمدی قابل توجهی دارد. اما با این حال، برای ساده‌سازی مسئله، همان سالی ۱۴ میلیون تومان را لحاظ می‌کنیم.

نمی‌دانم تا کنون کار پژوهشی بر روی درآمد سالانه خانوارهایی که فرزند محصل در این دانشگاه دارند صورت گرفته است یا خیر، با توجه به آن که قبول شدن در این دانشگاه، مستلزم هزینه‌کرد مشخصی در سال‌های دبیرستان و کنکور است، احتمال می‌رود که عموم دانشجویان حاضر در این دانشگاه از طبقه اقتصادی متوسط به بالا باشند، با این حال ما نرم اقتصادی خانوار شهری^۲ را برای این موضوع در نظر می‌گیریم: متوسط درآمد سالانه یک خانوار شهری در سال گذشته ۳۷ میلیون تومان و متوسط

۱. بیانیه کانون صنفی استادان دانشگاه شریف درباره بودجه سال ۹۷ | ایسنا | ۶ بهمن ۹۶

۲. با توجه به سیاست‌های بومی‌گزینی

هزینه سالانه نیز معادل ۳۳ میلیون تومان اعلام شد تا میانگین درآمد سالانه خانوار ۴ میلیون بیش از هزینه باشد.^۱ در همین راستا، خانوارهای استفاده‌کننده از اتومبیل شخصی از ۴۷.۶ به ۵۰.۶ افزایش یافته‌اند. در بدبینانه‌ترین حالت ممکن، خانواده نیمی از جمعیت محصل در دانشگاه شریف دارای خودروی شخصی هستند. خانواده‌ای که استطاعت خرید خودروی شخصی را دارد، بلا شک، توانایی سرمایه‌گذاری بر روی نیروی انسانی خود را دارد و با اشتیاق نیز این کار را انجام خواهد داد. الباقی ۵۰ درصد؟ هرچند که من معتقدم کسانی که در واقع به جهت انگیزه، علاقه و استعداد می‌بایست در دانشگاه حضور داشته باشند اما نمی‌توانند این رقم را بپردازند در اصل کمتر تر است، اما به هر حال هر سیاستی محذوفینی دارد، حتی همین سیاست سوبسید سراسری محذوفینی را ساخته است. دانشگاه «باید» هزینه آموزش را از دانشجویان بگیرد، به هر حال آموزش تخصصی در دانشگاه دیدن یک هزینه‌ای (Trade Off) دارد، نمی‌شود هم خرما داشت هم خرما را. خانواده‌های ایرانی برای برگزاری یک مراسم عروسی یا ختم، خرج‌های کلانی می‌کنند اما آیا برای سرمایه‌گذاری بر فرزندان خود حاضر نیستند یا نمی‌توانند هزینه کنند؟

الباقی دانشجویان که توانایی پرداخت این هزینه را به صورت یک جا ندارند، آیا از دانشگاه حذف می‌شوند؟ می‌شود این امر را به حداقل رساند. می‌پذیرم که وضع مالی خانواده نباید آن‌چنان در فرصت رشد فرزندان دخیل باشد، می‌توان راهکارهای زیادی برای این موضوع در نظر گرفت. نخستین راه‌حلی که متبادر می‌شود پرداخت قسطی، پرداخت وام و بازپرداخت بعد از فارغ‌التحصیلی است که دانشجو توانسته است با یادگیری تخصصی، وارد بازار کار شود.

- راه حل دوم پرداخت بورسیه‌های تحصیلی است، در همه‌ی دانشگاه‌های دنیا، افراد خیر و صاحب نام، بورسیه‌هایی ایجاد می‌کنند که طی آن دانشجویان کم استطاعت می‌توانند با لحاظ کردن شرایطی از آن بورسیه‌ها بهره‌مند شوند. نوع دوم این بورسیه‌ها، بورسیه‌های سازمان‌ها و

۱. متوسط درآمد و هزینه یک خانوار شهری چقدر است؟ | دنیای اقتصاد | ۱۵ شهریور ۹۷

شرکت‌هاست، دانشگاه فرهنگیان یک نمونه کج دار و مریز از این موضوع در ایران است. بسیاری از شرکت‌ها و منابع انسانی سازمان‌ها، برای زنجیره تامین نیروی انسانی خود مبادرت به ایجاد بورسیه‌هایی در دانشگاه‌ها و دانشکده‌های مرتبط حوزه تخصصی خود می‌کنند، فعالیت‌های وزارت نفت در دانشکده نفت دانشگاه شریف می‌تواند شروع خوبی برای این موضوع باشد.

- راه حل سوم، کار دانشجویی است. بسیاری از دانشگاه‌ها در دنیا، با پرسنل بسیار کم و با کمک دانشجوها اداره می‌شود، سپردن وظایف ساده مثل کتابداری، امور آموزشی، بوفه، دبیرخانه و نظیر این‌ها به دانشجویان علاوه بر کمک مالی به ایشان، هزینه‌های دانشگاه را بسیار تقلیل می‌دهد.
- راه حل چهارم کار پژوهشی است، در تمام دانشگاه‌های دنیا، پروژه‌های پژوهشی، آزمایشگاه‌ها، پژوهشکده‌ها و کارگروه‌های مختلفی وجود دارند که اساتید و پژوهشگران در آن‌ها مشغول به فعالیت هستند، دانشجویانی که نیازمند بورسیه تحصیلی هستند می‌توانند کار پژوهشی در درون این پروژه‌ها و آزمایشگاه‌ها را به انجام رسانند. خیل عظیم دانشجویان ایرانی که در دانشگاه‌های کشورهای دیگر پذیرفته می‌شوند، از این طریق از پس هزینه‌های سرسام‌آور دانشگاه‌ها بر می‌آیند. در این میان، دستیار استاد شدن نیز می‌تواند کمک‌کننده باشد.

موخره

با تمام این‌ها، ممکن است که حدی از قشر بندی با واقعی شدن هزینه‌های آموزش عالی رخ دهد، منکر آن نیستیم. اما ما فعلاً نیازمند برون داد مناسب دانشگاه‌ها هستیم، ان شاء الله کسانی از این دانشگاه‌ها خارج شوند که برای این مشکل و نابرابری فکری اساسی کنند. تمام نیت من از این نوشتار، این است که این تلقی را که آموزش عالی یک کالای عمومی است در اذهان عمومی حذف کنیم و به سمت نهاد سازی در آموزش عالی پیش برویم. دانشگاه‌های تهران به تنهایی از بعضی از استان‌ها بودجه بیشتری

از دولت دریافت می‌کنند، وقتی درمورد مالیات مالیات‌دهندگان صحبت می‌کنیم باید خیلی محتاط باشیم، دولت می‌تواند و حتی می‌بایست از محل این مالیات‌ها در طرح‌های بلند مدت علمی و پژوهشی سرمایه‌گذاری کند اما این که شهریه دیگران را بدهد؟ آن چنان مطمئن نیستم.

نقدی که در انتها به آنچه که گفته شد، می‌پذیرم آن است که بخشی از ساختار ایده‌آل ترسیم شده در این نوشتار، که عمدتاً سازوکار دانشگاه‌های مطرح دنیا و البته اغلب امریکایی - انگلیسی هست، با وضعیت نظام آموزش عالی ما همخوانی ندارد؛ رسیدن به چشم‌انداز مطرح شده، نه آن که غیر قابل دستیابی باشد، بلکه بیشتر به زیرساخت سیاسی نیاز دارد. و از سوی دیگر، ربط دادن تمام مشکل ناکارآمدی دانشگاه به ارزان بودن آن مقداری تقلیل گرایانه است.

در دانشگاه‌های برتر دنیا، جدا از هیئت امنای به شدت قوی و صاحب منصب در پژوهش و بازار، بازار صنعت و صادرات در آن کشورها بارها و بارها، قوی‌تر و بزرگ‌تر از ایران است، به عبارتی، بازار و صنعت در ایران آنقدر فشل است که حتی اگر دانشگاه را در محیط ایزوله، بهینه کنیم و سیرکولیشن مالی آن را در جریان بازار و صنعت تامین نماییم، این امر غیر ممکن نیست که در محیط واقعی و غیر ایزوله شکست نخورد.

زیرساخت سیاسی اما چطور می‌تواند این چالش را حل کند؟ در حالت اول سازش با جامعه جهانی و دسترسی به بازارها و رقابت در بازارهای وسیع‌تر است که با توجه به اوضاع سیاسی کشور بعید به نظر می‌رسد. اما حالت دوم قائل شدن به جبرهای منطقه‌ای و ایجاد سلسله محیط‌های ایزوله منطقه‌ای است که با فرهنگ‌سازی و پروموت سیستم علم، آموزش و نوآوری، جریان ایجاد دانشگاه آزاد و باز شدن پای طوایف سیاسی-اقتصادی به نهاد دانشگاه تسریع شود که پیش‌بینی می‌شود، در اکوسیستم حاصله، دانشگاه بتواند جریان سازی کند، که البته خود موضوع نوشتار دیگری است.

آزادسازی آموزش: چیستی، چرایی و چگونگی

فرزین رحیمی زنوز^۱

اصلی‌ترین دغدغه سیاست‌گذاران و فعالان عرصه آموزش، ارتقای کیفی سطح آموزش و بهره‌وری بیشتر نظام آموزشی است. در این راستا، چه در مباحثات نظری و چه از طریق آزمون و خطا، مدل‌های مختلفی برای نیل به این مقصود مورد بررسی قرار گرفته است. سیستم آموزش دولتی، علی‌رغم پوشش نسبتاً مناسب همه طبقات و اقشار جامعه، از تکصدایی و اتلاف گسترده منابع عمومی رنج می‌برد. در مقابل، خصوصی‌سازی آموزش، اگرچه بهینه‌ترین وضعیت اقتصادی را در عرصه آموزش ایجاد کرده و هژمونی گفتمان قالب را در هم می‌شکند، با این همه، منتقدان این مدل به اعمال تبعیض سیستماتیک علیه اقشار فرودست جامعه معترضند. این مقاله، به روش توصیفی-تحلیلی، با تقلیل خصوصی‌سازی به زیرمجموعه‌ای از مفهوم آزادسازی، ماهیت آزادسازی آموزش که مشتمل بر سه مولفه آزادی در مالکیت، آزادی در مفاد درسی و آزادی در دسترسی به آموزش است، تشریح خواهد شد. به علاوه، آزادسازی آموزش در قیاس با آموزش دولتی مورد ارزیابی قرار گرفته و مزایا و معایب آن شناسایی خواهد شد. در نهایت، قابلیت اجرای سیاست اخیر در ایران، همچنین مقدمات لازم برای پیگیری مستمر آن مورد کنکاش قرار خواهد گرفت.

۱. دانشجوی دکترای علوم سیاسی تربیت مدرس farzinrahimizonouz@yahoo.com

آسیب شناسی خصوصی سازی آموزش در ایران

فرزین رحیمی زنوز^۱

خصوصی سازی در عرصه آموزش، همگام با سیاست های آزاد سازی، از اواخر دهه هفتاد میلادی در بسیاری از کشورهای جهان به موقع اجرا گذاشته شد. در برخی کشورها، این سیاست موجب ارتقای کمی و کیفی آموزش در دو مقطع مقدماتی و عالی شد و در برخی کشورها، با تبعاتی نظیر افزایش تبعیض و افت کیفیت تحصیلی مواجه شد. در ایران نیز، پس از پایان جنگ هشت ساله، شیوه ای منحصر به فرد از خصوصی سازی در حوزه آموزشی اعمال شد که علی رغم برخی مزایای آن، با کاستی ها و معایب متعددی همراه بوده که تأثیر مستقیمی بر حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه داشته است. بر این مبنا، این مقاله می کوشد تا به روش توصیفی-تحلیلی، ضمن تورقی بر دستاوردهای خصوصی سازی آموزش، موانع موفقیت کامل این پروسه در ایران را شناسایی کرده و راهکارهایی را در جهت رفع این موانع پیشنهاد نماید.

۱. دانشجوی دکترای علوم سیاسی تربیت مدرس farzinrahimizonouz@yahoo.com

بازخوانی کارآموزی؛ استثمار دانشگاهی در اقتصاد جهانی جدید

فرشته رضایی^۱

کارآموزی در طول تاریخ یکی از منابع اصلی ایجاد مهارت بوده است که با یک نظام انعطاف‌پذیر، امنیت شغلی افراد را در آینده تضمین می‌کرد. در ایران وظیفه انتقال مهارت شغلی به افراد بی‌تجربه برای ورود به بازار کار از طریق اصناف حرف‌های تنظیم می‌گردید تا کارآموزان را برای مقام استادکاری آماده کند. امروزه یکی از معضلات جدی اقتصاد، بی‌کاری عنوان شده و دامنه رو به گسترش آن بخش چشم‌گیری از دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها را در بر گرفته و جوامع را با چالشی اساسی مواجه کرده است. در اقتصاد جهانی نوین، دانش و مهارت به طور روزافزونی ایفای نقش می‌کند به طوری که دانش به عنوان مجموعه‌ای از مهارت‌ها و توانایی‌ها تعریف شده و ارتقا و بهبود کیفیت نیروی کار از طریق آموزش مهارت جایگاه خاصی یافته است.

به بیان لوکاج با تکامل سرمایه‌داری سازمان یافته و کاهش نسبی اهمیت کارگران غیرماهر و افزایش اهمیت متخصصان ماهر، تحلیل جامعه معاصر باید به این قشر از فن‌ورزان و دانشگاه‌هایی بپردازد که پروراننده آنها هستند و در جامعه معاصر نقش اساسی خواهند داشت. با تشخیص «پایین بودن استانداردهای مهارت شغلی فارغ‌التحصیلان و عدم تناسب آن با فضای کار امروز» به عنوان یکی از دلایل اصلی مساله بی‌کاری، طرح کارورزی در راستای نیاز به قراردادن مهارت‌های قابل انتقال

۱. کارشناسی ارشد علوم اجتماعی - پژوهشگری دانشگاه خوارزمی Fereshterezai202@yahoo.com

و قابل اشتغال در قالب برنامه درسی دانشجویان مطرح گردید و همه‌ی کشورها به اهمیت آماده‌سازی افراد برای انتقال از کلاس درس به عرصه فعالیت اقتصادی پی برده‌اند. در طول دهه گذشته بحث‌های قابل توجهی پیرامون لزوم تغییرات در آموزش عالی با هدف تعلیم فارغ‌التحصیلان کارآمدتر شکل گرفته است و سیاست کارآموزی در اقتصاد جهانی به مثابه پاسخی قراردادی به مساله مهارت‌آموزی جوانان، ایجاد فرصت‌های اشتغال پایدار، کاهش تورم، کاهش نابرابری و... ظهور کرده است.

در ایران ایده دولت برای کارآفرینی، افزایش سود کارفرمایان بوده است. اما با وجود موانع متنوع در راه تولید، گسترش دامنه سود تولیدکنندگان به منزله کاهش سهم اقشار گوناگون نیروی کار می‌باشد. درحالی‌که طرح کارورزی با جستجوی ریشه بی‌کاری در سطح مهارت فارغ‌التحصیلان، از یک سو در راستای سیاست‌های ارزان‌سازی نیروی کار بوده و از سوی دیگر از سازوکارهای نظام دانشگاهی چشم‌پوشی کرده است درحالی‌که بازنگری در سیاست‌های آموزش عالی می‌تواند آماده‌سازی فارغ‌التحصیلان برای ورود به بازار کار را به وسیله دانشگاه سازماندهی کند.

بدین ترتیب کارآموزی به منزله کار بدون دستمزد است که نیروی کار امروزی را در برابر تهاجمات گسترده نظام سرمایه‌داری تضعیف مینماید. به نظر می‌رسد که مطالعه این طرح به عنوان میانجی آموزش دانشگاهی و محیط کار می‌تواند چالش‌های دانشگاه، مسائل مربوط به نیروی کار جدید و نیازهای بازار کار را پوشش داده تا روشن نماید چه سیاستی را می‌توان جایگزین این سیاست استثماری نمود که برای ایجاد مهارت و رفع مشکل نیروی کار مثرتر نیست و از میان سیاست‌گذاری‌های وزارت علوم و یا وزارت کار و رفاه اجتماعی کدام یک باید بهبود پیدا کند.

دانشگاه به مثابه ماشینِ بدهی

علی هداوند^۱

اول:

دانشگاه‌های ایران هم‌گام با پروژهٔ سیاسی اقتصادیِ تعدیلاتِ ساختاریِ روز به روز بیشتر در منطق بازار و بنگاه‌داری حل می‌شود. اگر تحصیلِ رایگان، بر اساسِ قانونِ اساسیِ هنوز موجود، در کنارِ سایرِ حوزه‌های معیشتی و رفاهیِ زمانی به‌عنوان حقِ مسلمِ مان تلقی می‌شد اکنون بر کسی پوشیده نیست که تمامِ حقوقِ مذکور با شدتی هر چه تمام‌تر در حالِ مصادره شدن است تا در گردشیِ مجدد به‌عنوانِ کالاییِ ضروری و البته سودآور به‌مان بازبفرشند. در دورهٔ حاضر بازار آزاد را نه تنها در تجارت‌خانه‌ها و شرکت‌ها بلکه در تمامِ عرصه‌های حیاتِ جمعیِ مان می‌توانیم مشاهده کنیم. کالاسازیِ همه‌چیز و از همه مهم‌تر خود-کالاسازیِ مان به شکلیِ منتشر و سیال می‌رود تا همهٔ عرصه‌ها را تسخیر کند و جامعه و سوژه‌های آن را در همه‌ی ابعاد و جنبه‌هایش تابعِ منطقِ بازار درآورد. معتقدم که شناختِ سازوکارِ هر یک از این حقوقِ اکنون کالا شده و عملکردش در سازماندهیِ هستیِ اجتماعی و در سطحیِ ریشه‌ای‌تر در تأسیسِ سوپرکتیویته‌های متناسب با این وضعیت، بدون در نظر داشتنِ منطقِ کلیِ سرمایه و گرایشِ آن به ارزش‌افزایی در روندِ تاریخیِ خود میسر نمی‌شود و طبق همین فهم برای شناختِ منطقِ کلیِ مذکور کافی است که زمینِ زیر پایِ مان را به مثابه جامِ جهان‌بین

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی در دانشگاه علم و فرهنگ V.divine.v@gmail.com

مشاهده کنیم تا نظمی کلان‌تر را در آن ببینیم.

از همین رو می‌خواهم اندکی به زمین مشترک زیر پای مان، یعنی دانشگاه بپردازم و از خلال بازان‌دیشی تجربه تحصیل خود و دوستانم در دانشگاهی پولی، که اکنون به تجربه‌ی مسلط بالای هشتاد و پنج درصد از دانشجویان بدل شده (فرستخواه: ۱۳۹۶)، به ساخت سوپزکتیویته و نظم اجتماعی فراگیر موجود در جامعه بنگاهی امروز بیان‌دیشم.

دوم:

ورود من و اکثر دوستانم به دانشگاه مساوی با قرار گرفتن در موضع "بدهکاری" بود و دانشگاه همان "طلبکار" اعظمی بود که چند وقت یک بار می‌بایست دین مان را به محضر مقدس اش ادا می‌کردیم. این نهاد برای مان یکی از بی‌شمار نهادهای مقتدری شد که باید همه‌ی ابعاد زندگی مان را مطابق با احکام قطعی اش تنظیم کنیم. با رشد سرگیجه آور و غیرقابل پیش‌بینی هزینه‌های دانشگاه تنها راهی که برای مان باقی می‌ماند این بود که به بازار رها از نظارت مردم‌مدار کار برویم و نیروی کارمان را با شدت و مدت‌زمان بیشتری بفروشیم تا هرچه بیشتر از خودمان بیرون بیاوریم و از خود فاصله بگیریم.

اما از آنجا که این رابطه‌ی بدهکارانه پیشاپیش توسط سایر ماشین‌های بدهکار ساز خارج از دانشگاه هم برقرار شده بود و می‌بایست که دین مان را سر موعد به صاحب‌خانه و بانک و همه‌ی آن‌هایی که حقوق مان را به شکل کالاهای اقساطی به مان می‌فروختند پرداخت کنیم، امکان اش نبود، نمی‌شد، یعنی نمی‌توانستیم که کالای دانش را به صورت یک جا از دانشگاه بخریم.

خب، دانشگاه هم در مسیری مشابه با دیگر نهادهای بازاری و بهره‌بر روز به روز بسط‌یابنده از آنجا که با انبوهی از خلع ید شده‌گان که توان خرید همه‌ی کالاها را به صورت یک جا ندارند رو به قسط‌بندی بیش از پیش شهرییه و هرچه فعال کردن صندوق رفاه دانشجویی آورد.

تقریباً هیچ‌کدام از تلاش‌های مان برای نشان دادن اعتراض و نامه‌نگاری و رایزنی

با مقاماتِ فرادست جهتِ کنترل و دستِ کم روشن شدنِ هزینه‌کردهای تحصیلی به سرانجامی نرسید و تنها پاسخی که دریافت می‌کردیم این بود که دانشگاه خود مقروض و وام‌های ساخت و ساز و گسترش دانشکده‌ها و باقی مخارج است که از نظرشان منطقی‌ترین راه برای رفع بدهی و مشکلات مالی دانشگاه بار کردن این هزینه بر گرده نحیف دانشجویان و خانواده‌های‌شان بود.

هر روز شاهدِ ظهورِ سازه‌ای جدید و البته بی‌مصرف و بی‌ربط به تولیدِ دانش و علم و فرهنگ در دانشگاه بودیم و تنها از این پیشرفت و توسعه‌ی فاؤستی تنها آن وجهِ مخرب و مفیستویِ اش نصیب‌مان می‌شد تا تمام دورانِ تحصیل‌مان را زیرِ حجمِ کرکنندهٔ سرو و صدای ساخت و سازِ اطرافِ دانشکده و لابلای مزاحمت‌های بی‌وقفهٔ ناشی از ساخت و ساز بگذاریم.

ما مقروضِ قرض‌ها و کسب و کارِ دانشگاه شده بودیم تا سرمایه را در سطوحی بالاتر به گردش بیندازیم. هر بار قبل از شروعِ ترم تحصیلی با انبوهی از دوستان‌مان در اتاقِ صندوقِ رفاه دانشجویی (که بهتر است ازین پس نامی با دلالتِ معنایی بیشتری نظیرِ صندوقِ تاب‌آوریِ فلاکتِ دانشجویی یا چیزی چونان بر آن نهند) و با نزدِ مدیرِ امورِ مالی به خط می‌شدیم تا اعتباری به‌مان دهند و معتبر شویم. اما تنها زمانی معتبر می‌شدیم که نه به‌صورتِ جمعی بلکه انفرادی به نزدشان برویم تا لطف و انعطاف‌شان را با تجسس در زندگی و مشکلات‌مان، در مطابقت با سطحِ زندگی و درآمد و توانِ بازپرداخت‌مان، شامل حال‌مان کنند. علاوه بر آن، و مهم‌تر از همه، باید قول می‌دادیم، باید متعهد می‌شدیم و پیمان می‌بستیم که دین‌مان را به موقع پرداخت خواهیم کرد تا از اعتبار نیفتیم.

سوزهای بدهکاری که ما باشیم از خلالِ تعهد به بازپرداختِ دیون‌مان به رابطه‌ای تماماً دینی وارد شدیم که رو به رهایی و رستاخیزی نداشت (برای مثال فارغ‌التحصیلی‌مان از دانشگاه نه به منزله‌ی رهایی از قید و بندهای بدهی بلکه به منزله‌ی لغزیدن به درونِ آپاراتوسِ بدهی دیگری بود) بلکه به کیش و آیینی بی‌پایان داخل می‌شدیم که از خلالِ بدهکاری‌مان، حسِ گناه را به امری شایع و همه‌جا حاضر بدل می‌کرد. (Benjamin, 1996) این کیش بی‌پایان و عمل‌کردنِ بی‌وقفه به قواعدش،

رفته رفته اخلاق ما را بر اساس همین حس گناه شکل می‌داد.

نیچه در جستار دوم تبارشناسی اخلاق ریشه گناه الهیاتی را در مفهوم بدهی مادی برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که واژه‌ی *schuld* (گناه) به شکلی جدا نشدنی مستتر در واژه‌ی *schulden* (بدهی) است که در پیوند با مسئله تعهد و قول به منزله کنشی گفتاری اخلاق و وجدان بدهکارانه ما را می‌سازد. (نیچه، ۱۳۹۷)

نیچه با لحنی کنایه آمیز می‌نویسد: «آگاهی پر غرور از امتیاز استثنایی بر دوش داشتن مسئولیت [تعهد، قول، پیمان]، آگاهی از این آزادی کمیاب، از این چیرگی بر خویش و بر سرنوشت، در او به ژرف‌ترین ژرفناهای وجودش رخنه کرده و به غریزه بدل شده است؛ به غریزه‌ی سرور. و اگر در خود نیازی به یافتن نامی برای آن حس کند، آن را چه خواهد نامید؟ این غریزه‌ی سرور را؟ بی‌گمان او، این مرد فرمان فرما، آن را وجدان خویش خواهد نامید.» (نیچه، ۱۳۹۷، ص. ۷۴)

دانشگاه با درپیش گرفتن رویه اعطای اعتبار به مصرف‌کنندگان (!)، همانند تمام آپاراتوس‌های بازاری مشابه خارج از دانشگاه، توانست به هدف اصلی خود یعنی کسب درآمد و به اصطلاح خودگردانی در کنار دفع هرگونه خطر احتمالی در قالب مقاومت جمعی دانشجویان، دست یابد. لحظه‌ی اعتباری شدن فرایند تحصیل لحظه‌ای قطعی و غیرقابل بازگشت برای دانشگاه است چرا که تنها از این مسیر است که می‌تواند شرایط تحصیل را برای انبوه دانشجویان، آن هم به قیمت قربانی کردن سایر ابعاد معیشتی و رفاهی و فراغتی‌شان تحت منطق بدهی، فراهم آورد و کسب و کار خود را گسترش دهد. از طرفی دیگر نیز پرداخت وام دانشجویی و تقسیط شهریه و سایر تکنیک‌های کنترلی که همگی سوژه‌ی دانشجو را در جایگاه قربانی/برسازنده وضعیت و در موضع بدهکاری و مدیونی نگاه می‌دارند، شرایطی را برایش فراهم می‌آورد که در آن دیگر خود را نه به عنوان قربانی پروژه‌ای سیاسی/اقتصادی بلکه خود را به عنوان پاسدار بدهی‌اش بازشناسی می‌کند. پاسداری که می‌بایست از بدهی‌اش مراقبت کند، زمان زندگی و کار و کردارهایش را با زمان مندی بدهی‌اش تنظیم کند، بدهی را به عنوان گناه و مسئولیت خود بپذیرد و از آن، اخلاق بدهکارانه‌ای را برای خود دست و پا کند. دست یازیدن به و درونی کردن اخلاق بدهکارانه مبتنی بر گناه و مسئولیت توسط

سوژه‌ها همان نقطه ظفرمندانه سرمایه‌داری معاصر و جامعه‌ی کنترلی‌ست چرا که در آن بر خلاف جوامع انضباطی که با شکنجه، تعذیب، زندان، حصر و غیره نظم جامعه را برقرار می‌ساختند، در نظم کنونی کنترل و انقیاد سوژه‌ها منبعی بیرونی ندارد بلکه از درون خود آن‌ها می‌جوشد و بدان‌ها افسار می‌زند. (lazzarato, 2015)

سوم:

جورجو آگامبن در جستار درخشان خود تحت عنوان "سرمایه‌داری به مثابه دین"^۱ که تحشیه‌ای است بر جستاری به همین نام از والتر بنیامین به سرشت عمیقاً الاهیاتی "اعتبار" انگشت تأکید می‌گذارد تا بار دیگر حقیقت مناسب سرمایه‌دارانه مبتنی بر اعتبار عصر ما را برجسته سازد. او با مهارت خلاقه و استادانه‌اش در ریشه‌شناسی لغات نشان می‌دهد که واژه‌ی یونانی «*pistis*» که مسیح و حواریون‌اش برای مفهوم عهد و پیمان «*faith*» به‌کار می‌بردند به معنای اعتبار است، دقیقاً همان اعتباری که بر اساس آن ما از خدا و خدا از ما بهره‌مند و مشحون می‌گردد. (agamben, 2016)

واژه اعتبار «*credit*» به زبان انگلیسی ریشه‌ای لاتین دارد و «*credita*» اسم مفعولی از فعل لاتین «*credere*» به معنای چیزی یا کسی است که به آن اعتقاد داریم، چیزی یا کسی که به آن ایمان می‌آوریم و در همان لحظه از رهگذر تحت مراقبت قرار دادن دیگران یا وام‌دار کردن‌شان یا با سپردن خودمان به مراقبت دیگران یا با مقروض شدن به آن‌ها رابطه‌ای مبتنی بر گروکشی تأسیس می‌کنیم. (agamben, 2016: p 17)

رابطه طلبکار-بدهکار و فروشنده-خریدار، کهن‌الگو و ابتدایی‌ترین صورت احساس گناه و تعهد را ایجاد می‌کند (نیچه، ۱۳۹۷) و تنها با تکرار منظم قواعد آن به منزله کیشی دینی است که برقرار می‌ماند، "این کیش تنها با استقرای دائمی زنده می‌ماند که هیچ‌گاه نه توانسته و نه خواسته است که لحظه‌ای فروپاشی‌یابد. این تنها تجارت نیست که با اعتبار زنده می‌ماند بلکه در این معنا «وفارادی شخصی» نیز بر پایه اعتبار/ بدهی زنده و دایر می‌ماند. افراد و خانواده‌هایی که به شکل همواره رو به افزایشی خواستار

اعتبار/ بدهی اند به شکل دین مدارانه‌ای در تداوم و ساختن فعلِ ایمانی‌ای که معطوف به آینده است دخیل اند. (agamben, 2016: p 20)

بنابراین اخلاقی بدهکارانه و حس گناه در مقابل خدایان اعتبار و سرمایه، انسان را در رابطه‌ای بیمارگونه با خود قرار می‌دهد به نحوی که اکنون تنها خود بی‌پناه‌اش را گناه‌کار و تنها مسئول ناکامی‌ها و کامیابی‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌ها می‌داند. ما با انسان اقتصادی‌ای سروکار داریم که دیگر جایی در مبادله قوام‌دهنده نظم اجتماعی ندارد و دیگر نه مبادله محصول فعالیت‌اش بلکه باید خود فعالیت، بدن، نیروی حیاتی، توان و تمام حقوق‌اش را مبادله کند.

"در نظام اعتباری به جای پول یا کاغذ، این هستی شخصی من، گوشت و خون من و اعتبار و فن و هنر اجتماعی من است که شکل تعین یافته و بدن مند پول شیخ‌گون [اعتبار] را برمی‌سازد. اعتبار (وام) دیگر به دنبال حل و فصل مسئله ارزش پول با اتکا به خود و کالا نیست بلکه ارزش را درون پوست و گوشت و درون قلب انسان تعیین می‌کند." (marx, 2000: p6) انسان اقتصادی امروز به تعبیر دقیق فوکو در فیگور مفهومی "انسان کارآفرین"^۱ تجلی می‌یابد که کارفرما، سرمایه، تولیدکننده و منبع عواید خویش شده است. (فوکو، ۱۳۸۹)

نیروی پر قدرت اخلاقی بدهکارانه به عوض این‌که علیه روابط قدرت مسلط موجود بشورند، علیه خود انسان به کار گرفته می‌شوند، فضا-زمان امکان‌مندی و تجربه‌گری را از او می‌ستانند و به شکلی درونی وادارش می‌سازد که تنها به یک شیوه که ضامن نسبت‌های بدهکارانه-طلبکارانه باشد زندگی‌اش را سامان دهد. در سطحی کلان‌تر، ورای سطح وجودی و فردی بدهکاری، سازمان جامعه بر مبنای نسبت‌های اعتبار/ بدهی موجب حکمرانی بر جماعت بدهکاری می‌شود که بدون آن‌که فرصتی برای گفتمانی ساختن وضعیت‌شان فراهم آورند همه را به یکسان در مسیری مشابه می‌افکند تا در خدمت وضع موجود خود را اداره کنند. شاید بتوان این وضع را به عنوان تپیی ایده‌آل از "حکومت‌مندی"^۲ فوکو تعبیر کرد چرا که "حکومت‌مندی نه به سادگی نظارت می‌کند و نه اعمال را نهی می‌کند، بلکه فضایی می‌سازد تا اعمال

1. Man of enterprise

2 governmentality

خاصی را ممکن و دیگر اعمال را ناممکن نشان دهد." (christiaens, 2015: p40)
 "حکومت‌مندی چیزی را تحمیل نمی‌کند، نه اجباری فیزیکی، نه ممنوعیتی و نه
 استانداردی رفتاری. بلکه از خلال مجموعه‌ای از قواعد منعطف و وفق‌پذیر، فضایی
 خلق می‌کند که در آن افراد مجبور به عمل کردن در یک مسیر خاص به جای مسیرهای
 دیگر شوند." (lazzarato, 2015: p 168)

"انسان کارآفرین" عصر ما باید موتور ارزش‌افزایی از خود را روشن کند و با خود
 چونان کارفرمایی برخورد کند که با انبوه کارآفرینان دیگر نسبت‌هایی صرفاً مبتنی بر
 سود برقرار می‌کند. دانشجو در این جایگاه باید بار مسئولیت‌ بدهی تحمیلی را خود
 به دوش بگیرد تا بعد از فارغ‌التحصیلی‌اش بتواند ابتکار عمل را به دست بگیرد و به
 تجارت با مدرک‌اش بپردازد. دیگر جایی برای پرداختن به تولید علم و دانش آن‌هم
 از نوع انتقادی‌اش وجود ندارد، تنها باید مسیر موج سرمایه را پیش‌بینی کنی و به
 شیوه‌ای فرصت‌طلبانه بر آن سوار شوی. برای اثبات این مدعا کافی است نگاهی گذرا
 به هدایت‌های تحصیلی امروز کشورمان از مقاطع تحصیلی پایین‌تر و همچنین تجمیع
 شرکت‌کنندگان آزمون‌های دانشگاه‌ها در رشته‌های سودآورانه‌ی عجیب و غریبی که
 تنها با هدف همین شکل از تجارت تأسیس شده‌اند بیندازیم تا حقیقت غالب نظام
 دانش منحط‌مان را ببینیم. انسان کارآفرین یا به تعبیری درست‌تر انسان کاسب‌کار
 تنها باید از اعتبار خود ارزش بیافریند و به فکر رقابتی سهمگین با دیگران بر سر منابع
 کمیاب ثروت باشد. باید با نسبت‌هایی که با یکدیگر برقرار می‌کنند "جامعه‌ی شرکتی" را
 بنا نهند که دیگر با وجد و سرور گناه فلاکت خود و همچنین مسئولیت شکست یا شاید
 پیروزی‌های خود را به گردن می‌گیرد و بدین شکل خود را اداره^۲ می‌کند.

این مسئله همان فصل الخطابی است که بارها از مدیر امور مالی دانشگاه یا رییس
 صندوق رفاه دانشجویی می‌شنویم که به شکلی غم‌گانه پژواک حقیقت وضعیت
 نئولیبرال ما را در عبارت ساده‌ی خود دارد: "تقصیر ما نیست، خودتان مسئولید"، "باید فکر
 بدهی‌های‌تان را می‌کردید"، "دانشگاه نمی‌تواند گناه بدهی شما را به جان بخرد" و غیره.

چهارم:

مسئله به هیچ عنوان نمی‌تواند محدود به نهاد دانشگاه به عنوان حوزه‌ای مستقل از وضعیت باشد که ما را در این شبکه منقذ ساز به تور انداخته است بلکه حتماً باید این نهاد را در بستر کلی وضعیتی که در آن به سر می‌بریم بازخوانی کنیم. وضعیتی که دانشگاه‌اش تنها یکی از چرخنده‌های ماشین اعظم بدهی است، ذیل منطقی کلی ارزش‌افزایی عمل می‌کند که منتشر در همه‌ی ابعاد زیست فردی و جمعی‌مان است. این وضعیت حریمی ندارد، آغاز و پایان و حتی فرجامی ندارد بلکه هر چه هست کیشی مبتنی بر تعویقی دائمی است، این کیش سوژه‌های معتقدی را شکل می‌دهد که با وسواسی بی‌مثال اعمال و قواعدش را به جامی آورند و اخلاق مدارانه به حفظ و برقراری نسبت‌های بدهی همت می‌گارند.

اکنون سرتاسر عرصه‌ی عمومی بدل به بنگاهی بی‌حصار شده که اعمال سوژه‌ها را مبتنی بر همین منطق سامان می‌دهد. بنا به تعبیر فوکو "مسئله‌ی اصلی سیاست نئولیبرال، تکثیر «بنگاه» از درون بدن جامعه است. موضوع تبدیل بازار، رقابت و بنابراین بنگاه به چیزی است که می‌توان قدرت تکوین‌گر جامعه^۱ نامید." (فوکو، ۱۳۸۹ ص ۲۰۹)

مسئله اینجاست که چطور می‌توان این قدرت تکوین‌گر را به نفع رهاسازی قدرت و توان خودآئین مردم از کار انداخت و به زیست جمعی خلاقانه و رها از قید و بندهای قدرت‌های تحمیلی اندیشید. به نظر می‌رسد تنها با به دست آوردن فهمی انتقادی از تجربه‌های مان و بازخوانی آن در بستر کلی سامان اجتماعی، که امروزه به صورت عمده در همین جامعه‌ی شرکتی تجلی می‌یابد، و همراه با سازمان‌یابی‌های جمعی همواره درگیر در راستای رهاسازی نیروهای حیاتی انسان و توده‌های مردم است که می‌توانیم به مکانیسم عملکرد ماشین بدهی واقف شویم تا در ادامه‌ی مسیر بتوانیم خود را از بند گناه و بدوجدانی تحمیل شده برهانیم و تاکتیک‌های مختلف را برای از کار انداختن ماشین بردگی و بدهی به کار ببندیم.

از آنجا که نظم مسلط موجود ماهیتی به هم پیوسته، تام و یکپارچه دارد، مقاومت

و تلاش برای رهاسازی هر میدانی بی درنگ خود را در ارتباطی وثیق با سایر میدان‌های مقاومتی می‌یابد که می‌تواند منطقی کلی این ماشین را زیر سوال ببرد و نقطه‌ی قوت این ماشین را به نقطه‌ی ضعف‌اش بدل کند. زمین زیر پایمان، یعنی همین دانشگاه، می‌تواند اولین سنگر مقاومت جمعی مان علیه ماشین بدهی در کلیت‌اش باشد.

منابع:

۱. فراستخواه، مقصود (۱۳۹۶). گاه و بی‌گاهی دانشگاه در ایران. تهران: انتشارات آگه.
2. Benjamin, Walter. (1996). 'capitalism as religion', trans. Rodney Livingstone, in selected writings, Volume 1: 1913-1926, ed. Marcus Bullock and Michael W. Jennings (Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press.)
۳. نیچه، فریدریش (۱۳۹۷). تبارشناسی اخلاق. ترجمه‌ی داریوش آشوری. تهران: انتشارات آگه.
4. lazzarato, Maurizio. (2015). Governing by debt. South Pasadena: Semiotext(e) press.
5. Agamben, Giorgio. (2016). Capitalism as Religion. In D. McLoughlin (Ed.), *Agamben and Radical Politics* (pp. 15-26). Edinburgh University Press.
6. Marx, Karl. (2000, august 23). Comments on james mill, trans. Clemens Dutt. Retrieved from www.marxist.org
7. Christiaens, Tim (2015). Debt and neoliberal subjectivation in Maurizio Lazzarato and Michel Foucault, Leuven: KU leuven press.
۸. فوکو، میشل (۱۳۸۹). تولد زیست‌سیاست. ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده. تهران: انتشارات نی.